

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۶ (پیاپی ۵۱)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

بررسی تأثیر المعجم فی معاییر اشعار العجم بر بخش عروض معیار جمالی

پروین تاج بخش*

دانشگاه پیام نور رشت

چکیده

مهم‌ترین کتابی که به زبان فارسی در عروض و قافیه و بدیع و نقد شعر تألیف شده «المعجم فی معاییر اشعار العجم» نوشته‌ی شمس‌الدین محمدبن قیس رازی است. این کتاب از حیث جامعیت و دقت و صراحت در بیان فنون شعر بی‌نظیر و از جهت شیوه‌ی نثر، از آثار برجسته‌ی زبان پارسی است. المعجم از همان آغاز تدوین، در شمار معتبرترین کتب فارسی در فنون ادبی شناخته شده و بعد از آن، مؤلفان در تألیف آثار خویش از آن بهره گرفته‌اند. قدیم‌ترین کتابی که به پیروی از المعجم نوشته شده کتاب «معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی» از مؤلفات قرن هشتم است. این کتاب را شمس فخری اصفهانی در چهار فن عروض و قافیه و بدیع و لغت فرس به نام جمال‌الدین ابواسحاق اینجو تألیف کرده است. بخش لغت این کتاب به همت استاد فاضل شادروان دکتر صادق کیا ویرایش شده و با عنوان «واژه‌نامه‌ی فارسی بخش چهارم معیار جمالی»، در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به سال ۱۳۳۷ چاپ شده است و تصحیح سه بخش دیگر آن، پایان‌نامه‌ی دکتری نویسنده‌ی این سطور است.^(۱) شمس فخری در تألیف عروض و قافیه و بدیع، از المعجم تأثیر پذیرفته و مطالبی از آن را با ذکر نام کتاب یا نویسنده‌ی آن آورده است. اما مأخذ عمده‌ی وی در بخش عروض، المعجم شمس قیس رازی است. نگارنده در مقاله‌ی حاضر، به بررسی تأثیر این بخش المعجم بر معیار جمالی می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: ۱. عروض ۲. معیار جمالی ۳. شمس فخری ۴. المعجم ۵. شمس قیس

۱. شمس فخری اصفهانی و معیار جمالی

شمس فخری اصفهانی از ادبای قرن هشتم هجری است. از سال تولد و وفات وی اطلاعی در

* عضو هیأت علمی بخش زبان و ادبیات فارسی

دست نیست اما آن گونه که از مقدمه‌ی معیار جمالی برمی‌آید، در سال ۷۱۳ هجری از اصفهان به لرستان سفر کرده و در آن جا کتابی مختصر در فن عروض و قوافی به نام اتابک نصره‌الدین احمد تألیف نموده و آن را «معیار نصرتی» نامیده است.

وی در عهد وزارت خواجه غیاث الدین محمد رشیدی به عراق آمد و در سال ۷۳۲ در قم مقیم شد و در آن جا قصیده‌ای در مدح این وزیر سرود. پس از به قتل رسیدن خواجه در سال ۷۳۶ هجری، مدتی در اصفهان ماند سپس به شیراز رفت و در سلک ملازمان امیر جمال الدین شاه شیخ ابواسحاق اینجو در آمد و در آن جا بخش بدایع‌الصنایع و لغت فرس را بر معیار نصرتی افزود و آن را به نام و لقب و کنیت جمال الدین ابواسحاق اینجو موشح گردانید و «معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی» نام نهاد. (فخری اصفهانی، ۶-۱ و ۶۸ و ۶۵: بی تا).

۲. معرفی شمس قیس رازی و کتاب المعجم

شمس الدین محمد بن قیس رازی از مشاهیر سخن‌سنجان ادب فارسی و تازی بود. درباره‌ی شرح حال وی از کتب تاریخ و تذکره، اطلاعی به دست نمی‌آید و آن چه در زیر می‌آید، منحصرأ برگرفته از مقدمه‌ی کتاب المعجم است که به همت محمد قزوینی و بازبینی استاد مدرّس رضوی با چند نسخه‌ی تازه یافته به چاپ رسیده است. از دیباچه‌ی کتاب چنین برمی‌آید که شمس‌الدین محمد بن قیس از مردم ری بوده است. او در سال ۶۱۴ هجری در بحبوحه‌ی حمله‌ی مغول در رکاب سلطان علاء‌الدین محمد بن تکش خوارزمشاه که قصد فتح ممالک عراق و تسخیر بغداد را داشت، از خوارزم به عراق آمد و مدت هفت هشت سال در شهرهای مختلف آن سامان به سر برد. وی در این سال‌ها پس از تحمل مشقت بسیار به فارس نزد اتابکان سلغری رفت و از این دوره تا اوایل عهد اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی، در سلک ملازمان و مقربان درگاه سلطان، مرقّه و آسوده حال زیست. اثر معروف شمس قیس، «المعجم فی معاییر اشعار العجم» است که آن را در حدود سال ۶۳۰ تألیف نموده است. چنان‌که خود مؤلف در مقدمه‌ی کتاب گفته است، وی این کتاب را قبل از حادثه‌ی مغول در شهر مرو به سال ۶۱۴ آغاز کرد و در عرض چند روز، بیشتر فصول و ابواب آن را مرتّب گردانید. پس از آن، در فتنه‌ی مغول، مسودات آن با دیگر اسباب و امتعه‌ی او در پای قلعه‌ی فرزین، بین اصفهان و همدان به یغما رفت اما پس از چندی، آن‌ها را به دست آورد. ظاهراً اصل کتاب به زبان عربی نوشته شده و درباره‌ی عروض و قوافی فارسی و عربی بوده است. شمس قیس در روزگار اقامت در فارس، بنا به التماس فضلالی آن سامان تألیف خویش را دو قسمت کرد: آن چه مربوط به زبان فارسی بود، در کتابی تلخیص نمود و «المعجم فی معاییر اشعار العجم» نام نهاد و آن چه در باب عروض عرب بود، به نام «المعرب فی معاییر اشعار العرب» موسوم کرد که ظاهراً نمانده است. المعجم از حیث جامعیت و دقت و صراحت در بیان فنون شعر، بی‌نظیر و از جهت شیوه‌ی نثر، از آثار برجسته‌ی زبان پارسی است. این کتاب از همان آغاز تدوین در شمار بهترین کتب فارسی در فنون ادبی شناخته شده و بعد از آن، مؤلفان فنون ادبی در

تألیف آثار خویش از آن فراوان بهره برده‌اند.

اگر چه استاد مرحوم مدرّس رضوی نوشته‌اند المعجم از اواخر قرن نهم مورد توجه بسیاری از فضلا و ادبا واقع گشته و جماعتی در کتب خویش از آن نقل کرده و مطالب آن را مورد توجه قرار داده‌اند (رازی، یح: ۱۳۶۰). اما به تحقیق باید گفت توجه به المعجم در واقع از قرن هشتم آغاز شده است زیرا شمس فخری اصفهانی، مؤلف کتاب معیار جمالی، در مقدمه‌ی کتاب خود و سه بخش عروض و قافیه و بدیع، از المعجم تأثیر پذیرفته و مطالبی از آن را با ذکر نام کتاب یا نویسنده در تألیف خود آورده است. تأثیر شمس فخری از المعجم در هر سه بخش به یک میزان نیست. وی در بخش عروض بیشترین تأثیر را پذیرفته است. برای اثبات این ادعا، ابتدا عباراتی از مقدمه‌ی دو کتاب را برابر هم می‌داریم:

المعجم	معیار جمالی
... در شهر سنه‌ی اربع و عشره و ستمائه... دوستی از جمله‌ی حمله‌ی علم و برادری از زمره‌ی ارباب فضل... می‌خواست تا بر معاییر اشعار عرب و عجم... واقف شود... از من در شهر مرو... در این فن التماس مؤامره کرد... و اقتراح تصنیفی نمود... اسعاف ملتمس او را لازم شمردم... و علی الفور دیباجه‌ی تألیفی در علم عروض و قوافی و فن نقد اشعار تازی و فارسی آغاز نهادم... لکن قبل از آن که عروس آن خدر بر منصه‌ی جلوه آید... رایات اعلی سلطان سعید محمد بن تکش... بر صوب عراق در حرکت آمد... (رازی، ۴-۲: ۱۳۶۰).	... در سنه‌ی ثلاث و عشر و سبعمائه... اتفاق سفر لرستان افتاد چند روز با فضلی آن دیار و شعرای آن تلال... مصاحبت دست داد پیوسته با آن عزیزان... بحث عروض و قوافی می‌رفت روزی بر سبیل استفادت التماس مؤامره در این هر دو فن کردند انجام ملتمس و ایجاب مسئول ایشان را مختصری در فن عروض و قوافی ساخته شد موسوم به معیار نصرتی... اما بواسطه‌ی آن که در آن دیار مقام توقّف و مجال تصرف نبود آن مجموعه چنان که مقتضای خاطر و مستودع ضمیر بود مرتّب نشد... تا در این وقت که مراجعت سفر مبارک شیراز اتفاق افتاد... توفیق رفیق گشت عروس آن آرزو از خدر ضمیر روی نمود... (فخری اصفهانی، ۴ الف: بی تا).
... پادشاه معظم، خاقان اعظم، مالک رقاب الامم، مولی ملوک العرب و العجم، اعدل و لاه العالم... المنصور من السماء، المؤید باعظم الاسماء، مظفر الدنیا و الدین، غیاث الاسلام و المسلمین، عضد الخلفاء و السلاطین، ظلّ الله فی الارضین، المخصوص بعنایه ربّ العالمین، قهرمان	خاقان المعظم، شاهنشاه الاعظم... مالک رقاب الامم... مولی ملوک العرب و العجم، المنصور من السماء، المؤید باعظم الاسماء، مظفر الدنیا و الدین، شرف الاسلام و غیاث المسلمین، ظلّ الله فی الارضین، خلاصه نتایج الماء و الطین، المخصوص بعنایه

<p>ربّ العالمین، محرز ممالک البرّ و البحر، مظهر مراسم الاعلاء و القهر، وارث ملک سلیمان ... (همان، ۴).</p>	<p>الماء و الطین... محرز ممالک البرّ و البحر، مظهر مراسم العلاء و القهر، وارث ملک سلیمان... (همان ۱۱-۱۰)</p>
<p>و ایزد عزّ شأنه و عمّ احسانه ذات مطهّر رأی منور این پادشاه گیتی پناه را از کرایم خصایل پسندیده و جلال شمایل گزیده آفریده است و لباس حفظ و عصمت خود از ذمایم افعال و ردایل اعمال در او پوشیده به فکر متین و رأی رزین و صورت محبوب و سیرت مرغوب و پاکی ضمیر و علوّ همّت و وفور شوکت، کرم جسیم و خلق عظیم، درستی وعد و وفای عهد و رجاحت عقل و غزارت فضل و سماحت طبع و ثبات و حزم و ذکا و فتوت و مروّت و شجاعت و سخاوت و ذهن و کیاست و حلم با سیاست و عفو با قدرت و تواضع با مهابت و تعظیم اوامر حق و توقیر علم و تفخیم علم و توقیر علماء و تقرّب به ارباب ورع و صلحا از سلاطین روزگار و شهریان نامدار ممتاز گردانیده. (همان، ۴ ب و ۵ الف).</p>	<p>چه باری عزّ شأنه و عمّ احسانه ذات مطهّر آن پادشاه دین پرور عدل گستر را از کرایم شمایل پسندیده و جلال فضایل گزیده آفریده است و لباس حفظ و عصمت خویش از ذمایم افعال و ردایل اعمال در او پوشیده و به روی خوب و خلق خوش و سیرت نیکو و عقّت نفس و پاکی ضمیر و علوّ همّت و درستی وعد و وفای عهد و رجاحت عقل و سماحت طبع و وقار و انات و حزم و ثبات و سخا و شجاعت و ذکا و کیاست و حلم با سیاست و تواضع با مهابت و عفو با قدرت و اغضاء با مکنّت و تعظیم اوامر حق و شفقت در حق خلق و توقّر بر تفخیم علم و توقیر علما و تبرک به مجالست ارباب ورع و مثافنت صلحا از ملوک عالم ممتاز گردانیده است (همان، ۱۳).</p>
<p>... اگر قرن‌ها زبان پر بیان و قلم دو زبان در نشر مآثر و حمد مخابر این صاحبقران روزگار و صاحب وجود بختیار شروع نماید از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت ... (همان، ۵ الف).</p>	<p>... و علی الحقیقه مفاخر و مآثر آن پادشاه ولی سیرت فریشته صفت بیش از آن است که عشر عشر آن در صدر کتابی یا دیباجه‌ی تألیفی شرح توان داد و اندکی از بسیار آن در قلم توان آورد ... (همان ۲۱-۲۰).</p>

اقتباس شمس فخری از المعجم به مقدمه کتاب منحصر نیست بلکه این اقتباس در سطح گسترده‌ای صورت می‌گیرد، به گونه‌ای که بدون تردید می‌توان گفت الگوی اصلی شمس فخری در تألیف بخش عروض معیار جمالی، قسمت عروض المعجم شمس قیس رازی بوده است. شمس فخری در این بخش تا آن‌جا از المعجم متأثر است که حتی بسیاری از عبارات و تکیه کلام‌های شمس قیس را عیناً در کتاب خود نقل می‌کند؛ عباراتی نظیر بسیار افتد، نباید دانست، چون از ... فارغ شدیم، چون این مقدمات معلوم شد و ... از آن جمله‌اند. اینک به مقابله‌ی عبارت‌هایی از قسمت‌های مختلف این دو کتاب می‌پردازیم:

المعجم	معیار جمالی
<p>بدان که شعر در اصل لغت دانش است و ادراک معانی به حدس صایب و اندیشه و استدلال راست. از روی اصطلاح در حدّ شعر گفته‌اند: «الشعر کلام موزون اندیشیده، مرتّب معنوی، موزون متکرّر، متساوی، حروف آخرین آن به یکدیگر مانده و در این حدّ گفتند سخن مرتّب معنوی تا فرق باشد میان شعر و هذیان و کلام نامرتّب بی‌معنی و گفتند موزون تا فرق باشد میان بی‌یتی ذومصراعین و میان نیم بیت که اقلّ شعر بی‌یتی تمام باشد... و گفتند متساوی تا فرق باشد میان بی‌یتی تمام و میان مصاربع مختلف هر یک بر وزن دیگر و گفتند حروف آخرین آن به یکدیگر مانده تا فرق بود میان مقفی و غیرمقفی (رازی ۱۹۶: ۱۳۶۰).</p>	<p>بدان که شعر در اصل لغت دانش است و ادراک معانی به حدس صایب و اندیشه و استدلال راست. از روی اصطلاح در حدّ شعر گفته‌اند: «الشعر کلام موزون اندیشیده، مرتّب معنوی، موزون متکرّر، متساوی، حروف آخرین آن به یکدیگر مانده و در این حدّ گفتند سخن مرتّب معنوی تا فرق باشد میان شعر و هذیان و کلام نامرتّب بی‌معنی و گفتند موزون تا فرق باشد میان بی‌یتی ذومصراعین و میان نیم بیت که اقلّ شعر بی‌یتی تمام باشد... و گفتند متساوی تا فرق باشد میان بی‌یتی تمام و میان مصاربع مختلف هر یک بر وزن دیگر و گفتند حروف آخرین آن به یکدیگر مانده تا فرق بود میان مقفی و غیرمقفی (رازی ۱۹۶: ۱۳۶۰).</p>
<p>بدان که عروض میزان کلام منظوم است همچنان که نحو میزان کلام منثور است و آن را از بهر آن عروض خوانند که معروض علیه شعر است یعنی شعر را بر آن عرض کنند تا موزون آن از ناموزون پدید آید (همان، ۲۷-۲۶).</p>	<p>بدان ... که عروض میزان کلام منظوم است چنانکه نحو میزان کلام منثور است... و بهترین و خوب‌ترین دلایل قول مولانا شمس الدین قیس رازی است ... که ... می‌گوید که عروض فعولی است به معنی مفعول یعنی معروض علیه شعر است که هر گاه شاعر در صحیح و علیل شعر متردّد خاطر شود ناچار او را برعروض عرضه باید کرد و بدان موزون از ناموزون فرق تواند کرد (همان، ۱۱ ب).</p>
<p>... اصل بحر در لغت عرب شکافتن است و دریا را از آن جهت بحر خوانند که شکافی است فراخ در زمین مشتمل بر آب بسیار و انواع مکوتات آبی... پس هر جنس از اجناس شعر ظرفی است از کلام منظوم مشتمل بر اوزان... (همان، ۷۶).</p>	<p>... بدان که بحور جمع بحر است و بحر در اصل لغت شکافی بزرگ باشد در زمین و دریا را بدین سبب بحر خوانند که آن شکافی بزرگ است در زمین موضع آب و حیوانات بسیار مختلف الاوضاع و وزن شعر را بدان بحر خوانند که در تحت هر یکی از این بحور، فروع بسیار و فواید بی‌شمار است ... (همان، ۳۲).</p>

<p>بدان که زحف در اصل لغت دوری است از اصل و تأخیر از مقصد و مقصود و سهم زاحف، تیری را گویند که از نشانه به یک سو افتد و تغییرات عروضی را بدان سبب زحاف گفتند که ارکان بحور را از قاعده اصلی منحرف گرداند و به واسطه آنکه پیش عامه شعرا چنان است که چون گویند در این بیت زحفی هست ایشان پندارند که نقصانی در وزن آن هست اساتذۀ عروض زحاف را که جمع زحف است به معنی [واحد] آن استعمال کردند و جمع زحاف ازاحیف آوردند و گویند که بیت مزاحف صحیح است و بیت منزحف منکسر (همان، ۲۲).</p>	<p>بدان که هر تغییر که به اصول افاعیل عروضی درآید آن را زحاف خوانند و معنی زحف دوری است از اصل و تأخیر از مقصد و مقصود و از این جهت سهم زاحف، تیری را گویند که از نشانه به یک سو افتد و به حکم آنکه عامه شعرا هر تغییر که در نفس کلام منظوم افتد از نقصان حرفی محتاج الیه یا زیادت حرکتی یا حرفی مستغنی عنه که شعر بدان منکسر گردد و وزن مختل شود آن را زحف می‌خوانند... و لفظ زحف به صیغت واحد بر آن اطلاق نکنند و جمع زحف ازاحیف آرند ... و گویند بیت مزاحف درست است و بیت منزحف منکسر (همان، ۴۷).</p>
<p>بدان که واضعان علم عروض بناء اوزان ف و ع و ل نهاده‌اند تتبع تصریفیان که ایشان نیز بر این سه حرف [نهاده‌اند] تا تصریف اوزان عروضی و تصریفی یکسان باشد. (همان، ۱۵ ب).</p>	<p>... بناء اوزان عروض بر فا و عین و لام نهادند همچنان که بناء اوزان لغت عرب تا تصریف اوزان لغوی و شعری بر یک نسق باشد (همان، ۲۷).</p>

۳. انتقاد شمس فخری از شمس قیس

شمس فخری در بخش عروض هفت بار از شمس قیس و تألیف او یاد می‌کند. وی در همه‌ی این موارد، با ادب و ملایمت به تأیید یا نقد سخنان مؤلف المعجم می‌پردازد. او در بخشی از کتاب خود، بعد از ذکر اقوال مختلف درباره‌ی عروض می‌نویسد: «بهترین و خوب‌ترین دلایل، قول مولانا شمس الدین قیس رازی است... که در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم آورده است. می‌گوید که عروض «فعولی» است به معنی «مفعول» چنان که «حلوب» به معنی «محلوب»... یعنی معروض علیه شعر است که هرگاه شاعر در صحیح و علیل شعر متردّد خاطر شود ناچار او را بر عروض عرضه باید کرد و بدان موزون از ناموزون فرق تواند کرد». (فخری اصفهانی، ۱۱: بی تا).

اگر چه شمس فخری از المعجم فراوان بهره می‌گیرد اما چنان نیست که در همه‌ی اقوال با شمس قیس هم عقیده باشد بلکه گهگاه نیز سخنان وی را به محک نقد می‌زند و بر او خرده می‌گیرد و بر نادرستی قول وی دلیل می‌آورد.

از جمله ایرادهای بجا و درست وی، یکی این است که شمس قیس با آن که بین اجزای عروضی و ارکان آن تفاوت قایل می‌شود، در موارد عدیده‌ای اجزای عروضی چون سبب و وتد و فاصله را «ارکان»

می‌خواند و ارکان عروضی را «اجزا» می‌نامد و این اصطلاحات را به جای هم به کار می‌برد. این موضوع خواننده را سردرگم کرده و فهم مطالب را بر او دشوار می‌کند. برای نمونه، به چند عبارت از المعجم که این جا به جایی ناخوشایند در آن راه یافته، اشاره می‌کنم:

«پس مدار عروض بر این سه رکن (= جزء) نهادند سبب و وتد و فاصله». (رازی، ۳۲: ۱۳۶۰).
«وجه تشبیه این رکن [سبب خفیف مراد است] به رسن آن است که همچنان که طناب خیمه‌گاهی تمام بکشند و گاهی کوتاه‌تر کنند، این رکن (= جزء) را نیز در بعضی افاعیل عروضی گاه تمام و درست بیاورند و در بعضی به خبن و قصر کوتاه کنند و ساکن آن را بیندازند». (همان، ۳۲)
«و از تقدیم و تأخیر ارکان (مراد سبب و وتد و فاصله است) در ترکیب، ده جزو (= رکن) برهشت وزن بیرون آمد که بناء جمله‌ی اشعار عرب و عجم بر آن است و عروضیان آن اجزاء (= ارکان) را افاعیل عروض خوانند... و خلیل رحمه الله... آن را فواصل سالمه خوانده است یعنی اجزای سالم (= ارکان) از تغییراتی که در اوزان عروض افتد... و از این افاعیل دو جزو (= رکن) از ترکیب سببی و وتدی خیزد اگر وتد را بر سبب مقدّم داری فعولن آید...». (همان، ۴۴) این استعمال بسامد بسیار بالایی در نوشته‌ی شمس قیس دارد. (رک: همان، ۵۹، ۵۷، ۵۶، ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۴۵)

شمس فخری در ردّ این کاربرد نادرست شمس قیس، چنین استدلال می‌کند:

«و بباد دانست که اسباب و اوتاد را اجزاء شعر گویند و آن چه از ترکیب اجزا متولد گردد، آن را ارکان و افاعیل و تفاعیل گویند و مولانا شمس الدین قیس اجزا و ارکان را تمییز ننهاده است. در بعضی مواضع، اجزا را ارکان می‌گوید و در بعضی مواضع ارکان را اجزا می‌خواند و این عظیم ناپسندیده است. پس مناسب آن است که ایشان را امتیازی باشد». (فخری اصفهانی، ۱۸ الف: بی تا).

در قسمتی دیگر، در توضیح مطلب بالا می‌نویسد: «ترکیب کلام بر چهار جزو مقصور است یعنی اسباب دوگانه و اوتاد دوگانه و آن چه جمعی عروضیان فواصل را از اجزا نهند، بی توجیه است چراکه فواصل از اسباب و اوتاد حاصل می‌شوند و تحصیل حاصل محال». (همان، ۱۷-۱۶).

پس شمس قیس مدار عروض را بر سبب و وتد و فاصله دانسته اما شمس فخری فاصله را در شمار اجزای شعر نیاورده است. گفتنی است که امروزه عروضیان این قاعده را استوار نمی‌دارند. این اوزان را باید مطابق با هجاهای آن مطالعه کرد نه برپایه‌ی اوتاد و اسباب و فواصل؛ زیرا این اجزا، خود از یک یا چند هجا تشکیل شده‌اند. از مجموع هجاها ارکان به وجود می‌آید که می‌تواند اساس وزن شعر باشد و آموزش عروض را آسان سازد. (خانلری، ۱۰۸-۱۰۷: ۱۳۶۷).

انتقاد دیگر شمس فخری بر المعجم در باب فاعلاتن و مس تفعّلن مفروقی است. شمس قیس می‌نویسد: «و خلیل - رحمه الله - به حکم آن که در تعدید فواصل سالمه، بیان اوزان کرده است افاعیل را هشت آورده است از بهر آن که لفظ فاعلاتن و مس تفعّلن در اوزان مختلف نشود و من چون افاعیل ترکیبی برمی‌شمارم، فواصل سالمه را ده می‌آرم از بهر آن که اگر چه اوزان هشت است افاعیل مختلف ترکیب ده است». (رازی، ۴۵: ۱۳۶۰). در قسمتی دیگر از المعجم، ضمن شمردن ازاحیف

فاعلاتن می‌نویسد: «کفّ و قصر در این فاع لاتن همان است که در آن فاعلاتن گفتیم». (همان، ۵۵).

شمس فخری نظر شمس قیس را در این زمینه نمی‌پذیرد و آن را خلاف قواعد عروضی می‌داند. در معیار جمالی می‌خوانیم: «آن چه مولانا شمس الدین قیس - رحمه الله - فاعلاتن متصل را منفصل گردانیده است و گفته است که فاع لاتن نیز رکنی است و مستفعلن مجموعی را منفصل گردانیده و گفته که مس تفع لن نیز رکنی است و این هر دو رکن را اخوات مفعولات گردانیده و آن را دایره ساخته، عظیم بی‌توجیه و ناخوش است و خرم قاعده‌ی اساتذہ‌ی عروض کرده و خلاف خلیل‌بن احمد و جارالله که صاحب قسطاس است و صاحب عبّاد^(۳) کرده و هیچ استاد عروض که سخن او در این علم دلیل باشد این معنی نکرده‌اند پس بدان التفات نامودن اولی‌تر باشد»^(۳). (فخری اصفهانی، ۲۱: بی‌تا)

در باب وجه تسمیه‌ی بحر خفیف نیز شمس فخری با مؤلف المعجم توافق ندارد، از این رو می‌گوید: «و مولانا شمس الدین قیس آورده است که این بحر سبک‌ترین بحور شعر است به سبب آن که اسامی مطوّل که در بحور دیگر ایراد آن ممکن نباشد، در این بحر توان آورد مثل ... ابن‌عبدالرحمن و ... بدین سبب آن را خفیف خواندند و این دلایل ضعیفی دارد و آن چه این بیچاره را روی می‌نماید آن است که در هیچ بحر از بحور اصلی سه سبب خفیف متوالی نیامده است الا در این بحر که سه سبب خفیف در دو رکن متوالی شده‌اند بدین سبب، آن را خفیف گفتند». (همان، ۴۷ ب)

اگرچه در مورد این وجه تسمیه‌ها با قاطعیّت نمی‌شود حکم کرد اما ذکر این دلایل از سوی شمس فخری مبین دقت نظر اوست که سخنان شمس قیس را درست نمی‌پذیرد.

شمس فخری در بیان حروف وصل و شرح «هاء» نسبت و لیاقت می‌نویسد: «و آن "هایی" باشد که در اواخر کلمات معنی لیاقت و نسبت دهد چنان که مثالش:

شاه فرزانہ شیخ ابواسحاق که همه کار اوست مردانه
 آن که در کار ملک هر چه کند جمله باشد نکو و شاهانه
 بدسگال جناب او باشد هر کجا مردکی ست دیوانه
 بنده و نیکخواه حضرت اوست هر کجا خسروی ست فرزانہ

در ادامه می‌افزاید: «و این‌ها آت در بعضی مواضع به "کاف" و "یا" مبدل شود:

اعظم جمال ملک و دین آن مایه‌ی فرزانگی ...
 "هاء" مردانه و شاهانه "هاء" نسبت است و "هاء" فرزانہ و دیوانہ هر چند از نفس کلمه است اما آن را [هاء] سکنه گفته‌اند که جهت سکوت قایل بدان حرف در لفظ آید؛ این جمله از عداد وصل است و "کاف" مردانگی و فرزاندگی و دیوانگی که از آن "هاء" بدل است آن نیز وصل است». (همان، ۶۴).

شمس فخری در توضیح «هاء» نسبت به خطا رفته است زیرا بجز فرزانہ که «هاء» نسبت دارد، در بقیه‌ی کلمات «انه» پسوند نسبت است. مؤلف در این ابیات گرفتار عیب قافیتی شده که از آن به ابطاء جلی یا شایگان تعبیر می‌شود. شمس فخری در قسمتی از سروده‌های خود، «زمانه» و «پیغمبرانه» و «بلهانه» را با هم قافیه کرده و برای شایگان مثال آورده است. (همان، ۶۸).

صاحب معیار جمالی در ادامه‌ی حروف وصل، از «سین» و «تاء» رابطه سخن به میان می‌آورد و می‌نویسد: «بعضی حرف رابطه را از "روی" منفصل می‌گردانند و به مجاورت الف قطع، آن را کلمه‌ی مفرد می‌نهند و در عداد ردیف می‌آورند و آن خطاء محض و جهل صرف است». (همان، ۶۵)

به نظر می‌رسد شمس فخری در عبارات مذکور به شمس قیس اشاره دارد زیرا شمس قیس در المعجم می‌نویسد: «چون حروف رابطه از "روی" منفصل باشد و به تخلل الف قطع کلمه مفرد شود، ردیف گردد چنان‌که:

تا مرغ عشق را دل من آشیانه است دل در پی سماع و شراب مغانه است
"نون" روی و "هاء" وصل و "است" ردیف.
آن‌ها که ملازمان کوی ما اند پیوسته زدست محنت اندروا اند
"الف" روی است و "اند" ردیف.

تا با غم عشقت آشنا اییم از راحت جان و دل جدا اییم
"الف" روی است و "ایم" ردیف». (رازی، ۲۶۶: ۱۳۶۰).

در این مورد، حق به جانب شمس فخری است زیرا اگر صرفاً به سبب جدا نوشتن الف «است» و «ایم» و «اند» از حرف روی آن را ردیف به شمار آوریم، باید قاعده‌ی مذکور در مورد سایر حروف ربط (ام - ای - اید) و «هاء» جمع فارسی نیز صادق باشد در حالی که شمس قیس در بیتی دیگر «ایم» را حرف وصل گرفته است:

صنما تا به کف عشوه‌ی عشق تو دریم از بد و نیک جهان همچو جهان بی خبریم
(همان، ۲۶۶).

شمس قیس در قسمتی دیگر، مصرع زیر را مثال آورده و می‌نویسد: "در جهان گر هیچ یاری دارمی"، "را" روی است و "الف" ردیف اصلی و "میم" وصل و "یا" خروج...». (همان، ۲۶۶)

گفته‌ی شمس قیس در باب حرف وصل مبهم و ناتمام به نظر می‌رسد بهتر است در این موارد حروف بعد از «روی» را وصل بشماریم نه ردیف چرا که خود حروف ربط یا علامت «هاء» جمع فارسی ذاتاً قابل وصل است و نقص در حرف روی است که قابلیت وصل را ندارد چنان‌که «یای» ساحری، شاعری و عنصری و «نون» و «دال» پسرنند، گوهرند و هنرند با آن‌که به حرف روی نییوسته اند از حروف وصل محسوب می‌شوند زیرا در این کلمات، حرف روی از حروف منفصل است (شاه‌حسینی، ۱۶۹: ۱۳۶۷).

شمس فخری در شرح حرکات حروف قافیه نیز گفته‌های شمس قیس را نپذیرفته است. وی حرکت ما قبل ردیف اصلی را «اشباع» و حرکت ما قبل قید را «حذو» و حرکت ما قبل روی در قوافی مقید و مطلق را «توجیه» خوانده است با این تفاوت که در روی مقید، اختلاف حرکت جایز نیست. در معیار جمالی می‌خوانیم:

«ما اشباع: بیشتر شعرا برآنند که حرکت حرف دخیل است و در آن نظری هست چرا که

حرکت حرف دخیل همان حرکت ما قبل روی است و حرف دخیل پیش شعرای عجم اعتباری ندارد؛ به سبب آن که در قافیه‌ی غافل و عاقل، دل و مشکل می‌گویند آن‌جا «قاف» و «فا» که پیش از حرف روی آمده‌اند حرف دخیل است و این‌جا «دال» و «کاف» که پیش از حرف روی آمده‌اند، هیچ وجود در حروف قوافی ندارد پس اعتبار حرکتی که در بیته باشد و در بیته نباشد کردن موجه نیست. و مقرر و موکد است که فتحه و ضمّه و کسره از اشباع «الف» و «یا» و «واو» متولد می‌شود. پس [این] نام به حرکت ما قبل ارداف اصلی مناسب‌تر است؛ چه نشاید که در قافیه‌ی دل و مشکل حرکت ما قبل روی را توجیه گویند بدین دلیل حرکت دخیل همان حرکت توجیه باشد». (فخری اصفهانی، ۷۱-۷۰: بی‌تا).

و در مورد حرکت حذو چنین می‌گوید: «... حرکت ما قبل قید در التزام و سبق بر حرکت توجیه برابر اشباع است که آن حرکت ما قبل ردف اصلی است این نام حرکت ما قبل قید را مناسب است و اشباع حرکت ما قبل ردف اصلی را». (همان، ۷۱).

و در ذیل توجیه می‌نویسد: «حرکت ما قبل روی را گویند چون مقید باشد ... و اختلاف روی چون قافیه مقید باشد قطعاً روا نباشد اما چون روی مطلق شود جایز داشته‌اند». (همان، ۷۱).
اما شمس قیس در المعجم حرکت حرف دخیل را در قوافی موصول «اشباع» و در قوافی مقید «توجیه» خوانده و حرکت ما قبل ردف و قید را «حذو» و حرکت ما قبل روی ساکن را «توجیه» نامیده است (رازی، ۲۷۰-۲۶۸: ۱۳۶۰).

در مبحث املائی عروضی شمس فخری با ردّ گفته‌های شمس قیس در این زمینه چنین اظهار نظر می‌کند: «و اساتذہ‌ی عروض علامت متحرک و ساکن در دوایر «های» و «الفی» نهاده‌اند بر صورت O | «ها» را به واسطه‌ی آن علامت متحرک گردانیدند که فلک متحرک و مستدیر است و الف را بدان سبب علامت ساکن گردانیدند که هوا مستقیم و مستطیل است و آن‌چه مولانا شمس‌الدین قیس رحمه‌الله آورده است که «ها» را به واسطه‌ی آن علامت متحرک گردانیدند که در اواخر بعضی کلمات تازی و پارسی «ها» علامت حرکت ما قبل خود است در تازی چنان‌که قول تعالی: ما اغنی عنّی مالیه هلك عنّی سلطانیه که چون در وقف خواهند که یاء متکلم را چنان‌که مالی و سلطانی را متحرک گردانند «های» به آخر آن الحاق کنند تا دلیل فتحه‌ی ماقبل شود و محل وقف متکلم گردد و در پارسی چنان‌که هاء خنده و گریه و نامه و جامه و زمانه و کرانه که حرف «ها» را در امثال آن کلمات جز دلالت حرکت ما قبل را نیاورند و الف را از بهر آن دلیل ساکن گردانیدند که الف ابداً ساکن است و چون متحرک شود به همزه مبدل گردد پیش این بیچاره دلیل واهی و برهانی بی‌توجیه است». (فخری اصفهانی، ۱۱۶: بی‌تا).

به حق باید گفت که در این مورد نظر شمس قیس کاملاً متقن و استوار و با موازین علمی سازگار است چون در کلمات مذکور «ه» نشانه‌ی بیان حرکت است و مطابق قواعد تقطیع «ه» بیان حرکت یا «ه» غیرملفوظ چون به تلفظ در نمی‌آید از تقطیع ساقط است.

شمس قیس در کتاب المعجم فروع مفاعیلن را سیزده قسم گفته ولی دوازده نوع آورده است (رازی، ۶۲-۶۱: ۱۳۶۰). مرحوم محمد قزوینی سیزده را غلط دانسته اما استاد مدرّس رضوی عدد سیزده را صحیح دانسته و نوشته‌اند: «شاید علت سقوط آن در جمیع نسخ آن باشد که مفعول (اخر) با مفعول (مختق مقصور) در صورت مشابه یکدیگرند نویسنده‌ی نسخه‌ی اولیه به تصور آن که این کلمه مکرّر و غیر لازم است، آن را انداخته و دیگران به تبعیت او نسخ دیگر را نوشته و در نتیجه از تمام نسخ ساقط شده است». (همان، ۶۱)

در همه‌ی نسخه‌هایی که نگارنده برای تصحیح معیار جمالی در اختیار داشته فروع مفاعیلن دوازده آمده است و کلمه مفعول به ضمّ لام (اخر) در میان این اقسام دیده می‌شود اما نوع مشابه آن یعنی مفعول به سکون لام (مختق مقصور) به چشم نمی‌خورد. با دقت در سایر متفرعات، درمی‌یابیم همان اشتباهی که مرحوم مدرّس رضوی در شباهت فروع مفاعیلن در المعجم تذکر داده‌اند درباره‌ی فروع فعولن و مفاعیلن در معیار جمالی اتفاق افتاده است یعنی با این که شمس فخری فروع فعولن را شش نوع گفته، این فروع در معیار جمالی از پنج قسم تجاوز نمی‌کند. علت اشتباه آن هم وقتی معلوم می‌شود که با المعجم مقایسه گردد. چون صورت کلمه‌ی فعل به ضمّ لام (اثرم) و فعل به سکون لام (محذوف) از فروع فعولن به هم مانده بود. کاتب فعل به ضمّ لام را زاید پنداشته و آن را از قلم انداخته است. در صورتی که بودن فعل (اثرم) از فروع فعولن در نزد همه‌ی عروضیان مسلم است. (همان، ۶۴ و ۶۰)

۴. نقد شعر در المعجم و معیار جمالی

محمد بن عمر رادویانی در اولین کتاب بازمانده‌ی بلاغت فارسی به نقد شعر توجه داشته و بعد از او رشید و طواط به پیروی از وی به این امر پرداخته است. شمس قیس در المعجم گسترده‌تر از اسلاف خود، شعر شاعران متقدم را به نقد کشیده و مفصل‌ترین کتاب نقد شعر را تألیف کرده است. وی در این کتاب ملاحظات انتقادی خود را در باب کاربرد اوزان عروضی از سوی شاعران با وضوح تمام بیان می‌کند؛ چنان که درباره‌ی عنصری می‌گوید: «آن بیت که برینج متحرک و ساکنی گفته‌اند و پندارم که عنصری گفته است از این بحر است و قایل آن، ساکن فاصله را حذف کرده است... و خطا کرده است از بهر آن که طیّ از زحاف اسباب است نه از زحاف فواصل». (همان، ۸۴)

و در قسمتی دیگر، درباره‌ی بندار رازی می‌نویسد: «و موجب ناخوشی این اوزان اختلاف نظم اجزاست و عدم تناسب ارکان و بندار رازی را این اختلاف بسیار افتاده است لاجرم الفاظ عذب و معانی لطیف خویش را به اوزان مستهجن و از احیف مختلف نامطبوع گردانیده است...». (همان، ۱۲۶-۱۲۵) و باز درباره‌ی بندار می‌گوید: «... و به هیچ سبیل دو بحر را در یکدیگر نشاید آمیخت و بر دو وزن مختلف شعر نشاید گفت... و بندار رازی را در بعضی قصاید و مقطعات همین اختلاف افتاده است...»^(۴). (همان، ۱۷۵-۱۷۴)

نقد شمس قیس بر مدار رعایت قواعد و سنن عروضی است؛ بدین رو انحراف از آن خطا محسوب می‌شود. قواعد و آیینی که مؤلف برای سرودن شعر می‌نویسد مطالعه‌ی آن برای شاعرلازم است اما نه تا جایی که به صورت قوانینی دست و پاگیر درآید و راه نوآوری و ابتکار را سد کند. (خانلری، ۶۶: ۱۳۶۷). چنان‌که در مقدمه اشاره شد، شمس فخری در سراسر تألیف خود التزام نموده است که «هر بیت که جهت شواهد اوزان و غیره در این کتاب آورد از مخترع طبع خود آورد و به نام یا لقب یا کنیت آن پادشاه کامکار و شهریار نامدار موشح گرداند». (فخری اصفهانی، ۳۳ الف: بی تا). از این رو باب نقد شعر را در بخش عروض به کل بسته است. همه‌ی شواهد مثال بخش عروض از سروده‌های خود مؤلف است و فقط دوبار از پدر خویش فخرالدین فخری اصفهانی و یک بار از کمال الدین اسماعیل اصفهانی و یک بار از انوری مثال آورده است. (همان، ۳۸، ۲۳، ۱۳)

اما در بخش قافیه در ردیف سروده‌های خود از شعر شاعرانی چون انوری، منوچهری، کمال الدین اسماعیل، خاقانی و ... نیز بهره می‌گیرد. شواهد مثال همان ابیاتی است که در المعجم نیز دیده می‌شود. (رازی، ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۵: ۱۳۶۰) و (فخری اصفهانی، ۶۶، ۶۳، ۶۰، ۵۸: بی تا).

مؤلف معیار جمالی در بخش قافیه هنگام توضیح ردیف به پیروی از شمس قیس بر انوری خرده می‌گیرد و می‌گوید: «... اگر چنان‌که بیت بی آن کلمه که ردیف است معنی دهد آن ردیف را حشو قبیح خوانند چنان‌که استاد انوری را افتاده است در آن قصیده که مطلعش این است مثال:

صبا به سبزه بیاراست دار دنیی را نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را
و گفته است:

زبان سوسن آزاد و چشم نرگس را خواص نطق و نظر داد بهرانهی را
هر آن مثال که توفیق تو بر آن نبود زمانه طی نکند جز برای حتی را
در این هر دو بیت "را" که ردیف است حشو است چرا که چون گفستی بهر انهی و برای حتی
معنی تمام است لفظ "را" حشو قبیح باشد». (همان، ورق ۷۳-۷۲).

خطای شمس فخری در این جا به تبعیت از مؤلف المعجم صورت گرفته است زیرا شمس قیس در کتاب خود بعد از ذکر بیت انوری می‌نویسد: «کلمه‌ی "را" در این بیت متمکن نیفتاده است برای آن که شعر در معنی بدان محتاج نیست و همچنین امتزاج ردیف و قافیت مستحسن نداشته‌اند». (رازی، ۲۶۰: ۱۳۶۰).

ایراد قیس و فخری بر انوری کاملاً خطاست زیرا در قصیده‌ی مذکور «را» ردیف است ولی حشو نیست؛ حرف اضافه‌ی مجدد است که این کاربرد در متون ادبی قدیم رایج بوده و امروزه از آن با عنوان «استعمال دو حرف اضافه برای یک متمم» بحث می‌کنند. (محبوب، ۴۶-۴۵: ۱۳۴۵؛ شهیدی، ۸۵-۸۴: ۱۳۶۴).

۵. نکات تازه در معیار جمالی

عروض معیار جمالی را می‌توان تلخیصی از بخش عروض المعجم قلمداد کرد با این امتیاز که مؤلف مباحث را تحلیل و بررسی می‌کند و هر جا لازم می‌بیند به نقد می‌پردازد و گاه نیز مطالبی بر سخنان شمس قیس می‌افزاید که مفید است. شمس قیس بحور عرب را پانزده ذکر می‌کند اما شانزده بحر می‌آورد و آن‌ها را به ترتیب زیر فهرست می‌کند:^(۵)

۱. طویل و مدید و بسیط در دایره‌ی مختلفه،

۲. وافر و کامل در دایره‌ی مؤتلفه،

۳. هزج و رجز و رمل در دایره‌ی مجتلبه،

۴. خفیف و سریع و منسرح و مضارع و مقتضب و مجتث در دایره‌ی مشتبهه،

۵. متقارب و متدارک در دایره‌ی متّفقه. (رازی، ۷۵ و ۶۹ و ۶۸: ۱۳۶۰).

صاحب المعجم درباره‌ی بحور عرب و دوایر آن می‌گوید: «بدان که جمله اشعار عرب آن‌چه در دواوین ایشان یافته شده است و راویان ایشان روایت کرده‌اند، پانزده جنس است که عروضیان هر جنس را از آن بحری خوانند... و جمله‌ی آن را به پنج قسم مختلف کرده و هر قسم در دایره‌ای مرتّب گردانیده». (همان، ۶۸)

و درباره‌ی آنکه جمله‌ی بحور در پنج دایره‌ی مختلف نهاده‌اند می‌گوید: «علت... آن است که این بحور بعضی بود که اجزای آن به تقدیم و تأخیر ارکان از چند بحر دیگر بیرون می‌آمد و بعضی بود که اجزای آن از یک بحر بیش بیرون نمی‌آمد و بعضی بود که ترکیب اجزای آن با ترکیب اجزای دیگر مناسبتی نداشت و از این جهت اجزای آن از هیچ بحر دیگر مخرّج نمی‌شد...». (همان، ۷۶).

و بحور اشعار عجم را در چهار دایره ترسیم می‌کند. ترتیب بحور از این قرار است:

۱. هزج و رجز و رمل در دایره‌ی مؤتلفه،

۲. منسرح و مضارع و مقتضب و مجتث در دایره‌ی مختلفه.

۳. سریع و غریب و قریب و خفیف و مشاکل در دایره‌ی منتزعه،

۴. متقارب و متدارک در دایره‌ی متّفقه. (همان، ۹۶-۹۵)

از مطالعه‌ی دوایر عرب و عجم در المعجم معلوم می‌شود که شمس قیس از دوایر و بحوری که عروضیان پارسی اختراع کردند، دو دایره (مختلفه و منتزعه) و سه بحر (مشاکل، غریب و قریب) به موضوعات خلیل بن احمد و اخفش افزوده است. این دوایر با اصل دایره‌ی مشتبهه از جهت تعداد اجزا و زحافاتی که به اجزای آن راه یافته متفاوت است. شماره‌ی بحور و دوایری که عروضدانان ایرانی چون بهرامی سرخسی و بزرجمهر قسیم و امثال آنان یافته بودند. بسیار بیشتر از این‌ها بوده است. شمس قیس از چهار دایره و سی و اند بحر مستحدث که عروضیان عجم کشف کرده بودند نام برده و همه‌ی آنها را رد کرده است. (همان، ۹۴-۹۳)

بدین ترتیب، شمس قیس مجموع دوایر عروض عرب و عجم را هفت دایره و نوزده بحر دانسته که

همه‌ی اوزان دیگر از متفرعات آن‌ها استخراج می‌شود. (خانلری، ۱۷۳-۱۷۲: ۱۳۶۷).

شمس فخری در معیار جمالی، مجموع بحور عروضی را در شش دایره به ترتیب زیر قرار می‌دهد:

۱. طویل و مدید و بسیط در دایره‌ی مختلفه،
۲. وافر و کامل در دایره‌ی مؤتلفه،
۳. هزج و رجز و رمل در دایره‌ی مجتلبه
۴. مجتث و منسرح و مضارع و مقتضب و خفیف در دایره‌ی مشتبه،
۵. سریع و قریب در دایره‌ی منتزعه،
۶. متقارب و رکض الخیل (= متدارک) در دایره‌ی متّفقه. (فخری اصفهانی، ۳۷-۳۴: بی تا).

بدین ترتیب، شمس فخری برخلاف شمس قیس-که بحر سریع را در دایره‌ی مشتبه قرار داده است، بحر سریع را در دایره‌ی منتزعه قرار می‌دهد و در این باره می‌نویسد:

«و بدان که بعد از آن پنج دایره که اساتذہی مقدّم وضع کرده‌اند، جمعی از متأخران یک دایره‌ی دیگر بر آن افزوده‌اند و آن دایره‌ی سریع است که چون بحر قریب را وضع کردند و آن را اخت سریع گردانیدند دایره‌ی خارج اقسام خمسہ وضع کردند و آن را دایره‌ی منتزعه نام کردند». (همان، ۳۴ الف)

وی وجه تسمیه‌ی دایره‌ی منتزعه را چنین توضیح می‌دهد: «دایره‌ی پنجم دایره‌ی منتزعه است به سبب آن‌که ارکان این دایره از بحور دایره‌ی مشتبه گرفته‌اند، آن را منتزعه گفتند و بحر این دایره دو است: سریع و قریب. ارکان بحر سریع دوبار مفتعلن مفتعلن فاعلات آید و ارکان بحر قریب دوبار مفاعیل مفاعیل فاعلات آید». (همان، ۳۶ ب)

شمس فخری بحور اصلی را هفت بحر و ارکان این بحور را هشت دانسته است. هشت رکن اصلی عبارتند از: فاعلن، فاعلاتن، مستفعّلن، مفاعیلن، متفاعّلن، مفاعلتن، مفعولات. «و از این هشت هر یکی برآسه قابل ترکیب الّا مفعولات که او به وجود خود قابل ترکیب نیست». (همان، ۵۴-۵۳)

بحور اصلی عبارتند از: وافر، کامل، هزج، رجز، رمل، رکض الخیل، متقارب و بحوری که از ترکیب ارکان اصلی به وجود می‌آید عبارتند از: طویل، مدید، بسیط، سریع، خفیف، مضارع، مقتضب، مجتث، منسرح و قریب. (همان، ۳۸-۳۴) وی از بحر مشاکل و غریب نام نبرده و مجموع بحور اصلی را هفده دانسته است. البته شمس فخری به قول خود از منشعبات بحور آن چه مطبوع بود برشمرده است. در آخر بخش عروض می‌خوانیم: «... یمكن که بعد از این صاحب ذهنان را اوزان مستعذب روی نماید و بحور مطبوع وضع کنند تا ارباب نظم و اصحاب طبع بدانند که اوزان در این مقدار که آورده شد مختصر نیست». (همان، ۵۴)

صاحب معیار جمالی در توضیح بحور دوایر عروضی افادات تازه‌ای در باب بحر قریب دارد. وی درباره‌ی استخراج این بحر می‌نویسد: «اما قریب: استاد یوسف عروضی که در پارسی اول کسی که عروض ساخت او بود چون در ترکیب بحر سریع تأمل کرد دید که چون وتد مجموع از آخر مفتعلن اول

به اول وتد مفروق مفتعلن ثانی برند مفاعیل از او به حاصل آید به ضمّ لام و از تقدیم و تأخیر این اجزا مفاعیل مفاعیل فاعلات تخریج کرد. هر چند بعینه مألوف طباع نبود اما چون نوع اخب آن اندک مایه به طبع نزدیک بود، آن را بحری ساخت و در دایره‌ای اخت سریع گردانید». (همان، ۳۲ ب)

و در باب وجه تسمیه‌ی بحر سریع و قریب می‌گوید: «سریع را از بحر آن سریع گفتند که بنای آن بر دو سبب و وتدّی است و اسباب چون به اوتاد مفروقه پیوند اقتضای سرعت کند... اما بحر قریب گفته‌اند به سبب آن که ارکان این بحر با ارکان هزج و مضارع قریبی دارد آن را قریب خوانند. اما صواب آن است که گوئیم چون خلیل بن احمد آن را وضع نکرده است و بعد از او به دو بیست سال یوسف عروضی آن را وضع کرده است و به نسبت دیگر بحور قریب العهدتر است آن را بدین نام خوانند». (همان، ۵۱)

شمس قیس رکض الخیل را متدارک نامیده و گفته است بعضی آن را متدانی و برخی متّسق خوانده‌اند. وی وزن مَثَمَن مخبون این بحر را «رکض الخیل» خوانده است. (رازی، ۱۸۰ و ۷۵: ۱۳۶۰).

شمس فخری ضمن برشمردن نام‌های دیگر بحر مذکور می‌نویسد: «اما بحر رکض الخیل که آن را متدارک و حادث و محدث و متّسق و متدانی و غریب^(۶) خوانند اول به سبب مشابهت ارکان آن به دویدن اسب آن را رکض الخیل خوانند و به سبب آن که سبب او وتد او را دریافته است متدارک گفتند و به سبب آن که در عرب و عجم هیچ کس قطعه یا غزلی بر این بحر نگفته است آن را غریب نام نهادند و ارکان آن چهار بار فاعلن آید». (فخری اصفهانی، ۵۲ ب: بی تا).

در قسمتی دیگر از معیار جمالی می‌خوانیم: «اما رکض الخیل که خلیل بن احمد آن را وضع نکرد بعد از او به دو بیست سال واضعان علم عروض آن را از بحر متقارب تخریج کردند به واسطه‌ی آن که چون متقارب در دایره تلوی نداشت و از تقدیم سبب بروند فعولن وزنی دیگر حاصل می‌شود چنان که لن فعو؛ فاعلن آن را تخریج و در دایره اخت فعولن گردانیدند». (همان، ۳۲ ب)

از دیگر تازگی‌های کتاب معیار جمالی این است که مؤلف بعد از شرح تسمیه‌ی بحر مورد نظر با ذکر بیتی از سروده‌های خود و تقطیع آن، به بیان انواع عروض و ضرب رایج در آن بحر می‌پردازد. برای مثال، در مورد بحر طویل می‌گوید: «...این بحر را در اوضاع عرب دو عروض و سه ضرب آید اول عروض و ضرب سالم...». (همان، ۳۸) و به همین ترتیب است در بحر مدید و بسیط و وافر و کامل و رجز و هزج و... (همان، ۵۲-۳۸).

شمس قیس در کتاب خود، انواع عروض و ضرب رایج در بحور را نیاورده است. این امر که مؤلف معیار جمالی در توضیح انواع مذکور به کدام کتاب توجه داشته، معلوم نیست. شاید بتوان گفت در ذکر انواع مذکور، از قسطاس زمخشری و الاقناع صاحب بن عبّاد الهام گرفته است. خواجه نصیرطوسی نیز در معیار الاشعار، انواع عروض و ضرب بحور را توضیح می‌دهد. مقایسه‌ی انواع عروض و ضرب بحور در کتاب معیار الاشعار و معیار جمالی نشان می‌دهد که شرح انواع مذکور در بحر متقارب و مقتضب و

سریع و رجز و هزج و قریب، یکسان و در بحر مضارع و خفیف و منسرح و رمل، متفاوت است. (طوسی، ۵۰-۲۷: ۱۳۶۳) و (فخری اصفهانی، ۵۳-۳۸: بی تا).

به نظر شمس قیس، اشعار عجم در بحر طویل و مدید و بسیط و کامل و وافر مستعذب نیست. وی در پاسخ به این که علت عدم عذوبت شعر عجم در بحر مذکور چیست، به عنصر تناسب ارکان تأکید می کند و می گوید: «در جمیع صور اوزان، اتفاق اجزاء و تناسب نظم ارکان و تعادل متحرکات و سواکن آن، علت عذوبت شعر است». (رازی، ۸۹: ۱۳۶۰).

«در اشعار پارسی، تناسب اجزا و ارکان از لوازم عذوبت اشعار است ... و از این جهت است که بر سؤالم هیچ یک از بحور دایره‌ی مشتبه شعر پارسی خوش نیاید چه، هم در ترکیب اجزاء مختلف‌اند و هم در نظم ارکان نامتناسب». (همان، ۸۶-۸۵)

شمس فخری نیز در این مورد با شمس قیس موافق است اما دلیلی برای آن ارائه نمی دهد. صاحب معیار جمالی در باب بحر طویل آورده است: «... این بحر از بحور عرب است و شعرای عجم را بر آن شعر نیست الا پدر این بیچاره ... که قصیده‌ای پنجاه و پنج بیت در بحر طویل اظهار قدرت طبع و مهارت خود را گفته است». (فخری اصفهانی، ۳۸ الف: بی تا).

یا درباره‌ی بحر مدید می نویسد: «این بحر نیز از بحور شعرای عرب است و شعرای عجم را در این بحر شعر کمتر باشد». (همان، ۳۸ الف)

و درباره‌ی بحر بسیط می گوید: «این بحر نیز از بحور عرب است و پارسیان را به تکلف بر آن اشعار باشد». (همان، ۳۸ الف)

علاوه بر مؤلف المعجم، از دیگر عروض نویسانی که شمس فخری از آنان یاد کرده یا مطالبی نقل می کند، به خلیل ابن احمد^(۷)، جارالله محمود زمخشری^(۸)، صاحب بن عبّاد^(۹)، زجاج^(۱۰) و صاحب شرح عروض اندلسی^(۱۱) می توان اشاره کرد که از میان آن‌ها به زمخشری بیش از دیگران توجه دارد به گونه‌ای که می توان گفت بعد از المعجم یکی از مأخذ شمس فخری قسطاس زمخشری بوده است. برای نمونه، شمس فخری به پیروی از زمخشری «علمی که اصحاب براعت و ارباب بلاغت را از تحصیل آن چاره نباشد» دوازده علم دانسته و به این ترتیب می شمارد:

۱. علم متن لغت
۲. علم ابنیه کلام
۳. علم اشتقاق
۴. علم اعراب
۵. علم معانی
۶. علم بیان
۷. علم عروض
۸. علم قوافی

۹. علم انشای نثر

۱۰. علم انشای نظم

۱۱. علم کتابت

۱۲. علم محاضرات. (همان، ۶).

در قسطاس المستقیم می‌خوانیم: «فان اصناف العلوم الادبیه ترتقی الی اثنی عشر صنفاً الاول: علم متن اللغه، الثانی: علم الابنیه، الثالث: علم الاشتقاق، الرابع علم الاعراب و...» (زمخشری، ۵۳: ۱۹۶۹). در قسمتی دیگر از معیار جمالی، در توضیح معاقبه آورده است: «در اصطلاح آن است که سقوط دو حرف در رکنی بر سبیل مناوبت باشد؛ اگر یکی بیفتد دیگری برقرار باشد و شاید که هر دو ثابت باشند اما نشاید که هر دو ساقط شوند... صاحب قسطاس بر این صورت آورده است: یجوز ان [تقول] "تن فا" او "ت فا" او "تن ف" ولایجوز ان تقول ت فا». (فخری اصفهانی، ۲۶-۲۵: بی تا). و این درست همان مطالبی است که در قسطاس آمده است: «والمعاقبه ان یجوز اثبات الحرفین... معاه و لایجوز اسقاطهما معا... فلک ان تقول "تن فا" او "تن ف" و لیس لک ان تقول "ت ف"». (زمخشری، ۶۸: ۱۹۶۹).

شمس فخری در توضیح صلم می‌آورد: «... در آن عروضیان را اختلاف است: جمعی اساتذہ مثل صاحب قسطاس و صاحب عبّاد می‌گویند که صلم اسقاط و تد مفروق است از آخر رکن، چنان که از مفعولات مفعو بماند» (فخری اصفهانی، ۲۵: بی تا). در قسطاس آمده است: «والصلم: ان یسقط الودت المفروق فیبقی مفعو فیرد الی فَعْلُن». (زمخشری، ۷۵: ۱۹۶۹).

شمس قیس در بحث رباعی به تصریح خود، عین دو شجره‌ی قَطّان^(۱۲) را رسم کرده و برای اوزان بیست و چهارگانه مثال‌هایی از خود ساخته است. پس آنچه در مورد رباعی در المعجم می‌خوانیم، آرای امام حسن قَطّان است. او در این بحث دو بیتی، ترانه و رباعی را در یک معنی به کار می‌برد زیرا در اشعار نخستین فارسی به جای رباعی، دو بیتی و ترانه به کار رفته است چنان که می‌گوید: «به حقیقت هیچ وزن از اوزان مبتدع و اشعار مخترع که بعد از خلیل احداث کرده‌اند به دل نزدیکتر و در طبع آویزنده‌تر از این نیست... و عادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس برابیات تازی سازند آن را قول خوانند و هر چه بر مقطعات پارسی باشد آن را غزل خوانند اهل دانش ملحونات این وزن را ترانه نام کردند و شعر مجرد آن را دو بیتی خوانند برای آن که بنای آن بر دو بیت بیش نیست و مستعربه آن را رباعی خوانند از بهر آن که بحر هزج در اشعار عرب مرتب الاجزا^(۱۳) آمده است. پس هر بیت از این وزن، دو بیت عربی باشد لکن به حکم آن که زحافی که در این وزن مستعمل است، در اشعار عرب نبوده است، در قدیم بر این وزن شعر تازی نگفته‌اند... ابتداءً مصاریع دو بیتی یا مفعول باشد که آن را اخرب خوانند و یا مفعولن باشد که آن را اخرم گویند... و بر این دو صدر و چهار قافیت، اوزان دو بیتی بیست و چهار نوع شود دوازده بر صدر اخرب و دوازده بر صدر اخرم... و خواجه امام حسن قَطّان اوزان دو بیتی

را بر دو شجره نهاده و من در این تألیف همان صورت نقش کردم». (رازی، ۱۱۶-۱۱۴: ۱۳۶۰).
 در قسمتی دیگر از المعجم آمده است: «و فی الجملة اوزان شجره‌ی خرب مطبوع‌تر از اوزان شجره‌ی خرم است برای آن که در شجره‌ی خرب اوتاد متعادل‌تر است و ثقیل‌ترین اوزان شجره‌ی خرب مفعول مفاعیلن مفعولن فع است از بهر آن که در این وزن شش سبب متوالی است و ثقیل‌ترین اوزان شجره‌ی خرم مفعولن مفعولن مفعولن فع است از بهر آن که جمله اسباب است و هر آینه در خلط اجزاء از دقیقه‌ی تناسب ارکان غافل نباید بود و وزنی خفیف را با وزنی ثقیل نباید آمیخت». (همان، ص ۱۲).
 شمس قیس در باب اولین کسی که وزن رباعی را در عروض مطرح کرد با تردید از رودکی نام می‌برد^(۱۴) و درباره‌ی زیبایی و خوش آهنگی وزن رباعی می‌نویسد: «الحق وزنی مقبول و شعری مستلذ و مطبوع است و از این جهت اغلب نفوس نفیس را بدان رغبت است و بیشتر طباع سلیم را بدان میل». (همان، ۱۱۲).

رباعی نیز مانند سایر قوالب شعری با صنایع بدیعی همراه است. شمس قیس می‌گوید: «رباعی... به حکم آن که بناء آن بر دو بیت بیش نیست، باید که ترکیب اجزاء آن درست و قوافی متمکن والفاظ عذب و معانی لطیف باشد و از کلمات حشو و تجنیسات متکرر و تقدیم و تأخیرات ناخوش خالی بود و اگر با آن چیزی از صناعات مستحسن و مستبدعات مطبوع چون مطابقه‌ی لطیف و تشبیهی درست و استعارتی لطیف و تقابلی موزون و ایهامی شیرین یار بود نیکوتر آید...». (همان، ۴۱۸-۴۱۷)
 رباعی از نظر آرایش قافیه بر دو نوع است: ۱. هر چهار مصرع قافیه دارند ۲. مصرع سوم آزاد است. شمس قیس از هر دو نوع مثال آورده است. (همان، ۴۱۸-۴۱۷).

آن چه در بخش عروض معیار جمالی در باب رباعی آمده است، تلخیص همان مطالب المعجم است (فخری اصفهانی، ۴۲-۴۱: بی تا). اما در بخش قافیه، شمس فخری ضمن حکایتی، رباعیات موقوف المعانی را مطرح می‌کند که البته این مطلب جنبه‌ی تفننی دارد:

«و روزی در مجلس صاحب اعظم ... خواجه عماد الدوله والدین محمود الکرمانی^(۱۵) ... بحث‌انواع تضمینات می‌رفت. چون بدین نوع رسیدند، فرمود که هیچ کس سه رباعی گفته باشد که تا رباعی آخر نخوانند معنی رباعی اول تمام نشود؟ و اصحاب گفتند: کس نگفته است. این بنده در آن مجلس هشت رباعی موقوف، بدیهه در مدح آن حضرت بگفت و آن هشت رباعی این است موقوف:

رباعی اول:

دی بلبلکی لطیف از طرف چمن دیدم که نشسته بود بر شاخ سمن
 در وصف لطافت گل تردامن می‌خواند به لطف این رباعی بر من

رباعی دوم:

کای زینت نوبهاری و زیب چمن بشکسته زنکته تو بازار سخن
 دیر آمده‌ای زود مرو از پیشم ورنه ز جفای زود سیری تو من

رباعی سوم:

در حضرت شاه ناله و آه کنم او را ز جفا و جور آگاه کنم
گر شاه جهان به غور حالم نرسد از وصل رخت به رگم بدخواه کنم

رباعی چهارم:

در سایه‌ی تو مراد خاطر حاصل اندیشه‌ی فرقت تو از دل زایل
ور زان که شهنشا به حالم نرسد از جور تو من نیز به ناچار ای دل...^(۱۶)

از دیگر نکات تازه در معیار جمالی، تعریف وزن است. شمس فخری می‌نویسد: «این بیچاره در تفحص حدّ وزن و کیفیت آن سعی بسیار کرد؛ در هیچ کتاب عروض حدّ وزن نیافت». (همان، ۱۱) وی در ادامه، وزن را از زبان دوستی از جمله‌ی جمله‌ی فضل، چنین نقل می‌کند: «الوزن هیأه تتبع نظام ترتیب الحركات و السکنات و تناسبهما فی العدد و المقدار تلتذ النفس بادرکها» (همان، ۱۲) و این درست همان تعریف خواجه نصیرالدین طوسی از وزن است؛ در معیار الاشعار می‌خوانیم: «و اما وزن، هیأتی است تابع نظام ترتیب حركات و سکنات و تناسب آن در عدد و مقدار که نفس از ادراک آن هیأت، لذتی مخصوص یابد که آن را در این موضع ذوق خوانند»^(۱۷). (طوسی، ۱: ۱۳۶۳).

مؤلف معیار جمالی وزن را از قول پدرش چنین تعریف می‌کند: «الوزن ما یحصل من ترتیب ارکان موضوعه لایتخطی اربعاً و عشرين حرفاً و لاینقص من سبعة احرف ترتیباً خاصاً بشرايط مخصوصه یوافق ذوقاً سلیماً». (فخری اصفهانی، ۱۲: بی‌تا). شمس فخری دو تعریف مذکور را ترکیب کرده و وزن را چنین تعریف می‌نماید: «الوزن هیأه ذوقیه حصل فی الذهن المستقیم عن ترتیب ارکان موضوعه». (همان، ۱۲).

۶. نتیجه‌گیری

شمس فخری در تألیف بخش عروض، تکرارکننده‌ی سخنان گذشتگان، خاصه شمس قیس است اما گه‌گاه به نقد و تحلیل سخنان متقدمان نیز می‌پردازد. هر عبارتی را که از المعجم می‌گیرد، بررسی و تحلیل نموده و با اصول کاربردی علم عروض مطابقت می‌دهد و سپس چون نقادی سخن سنج و زبردست، نظر انتقادی را درباره‌ی آن بیان می‌کند. به تحقیق، اگر بخواهیم درباره‌ی عروض معیار جمالی منصفانه داوری کنیم، باید بگوییم عروض شمس فخری گزیده و تلخیصی از عروض المعجم است با این تفاوت که از صافی نقد و نظر شاعری سخن شناس گذشته و پالوده گشته و مزایایی بر آن مترتب شده است که آن را به تعبیر امروز کاربردی‌تر نموده است.

یادداشت‌ها

۱. نگارنده‌ی این مقاله، سه بخش عروض و قافیه و بدیع معیار جمالی را براساس دوازده نسخه‌ی خطی مقابله و تصحیح می‌نماید که در مقدمه‌ی آن، به شرح احوال نویسنده و معرفی نسخه‌های مورد

استفاده و نقد کتاب خواهد پرداخت. خوانندگان را برای اطلاع از احوال مؤلف معیار جمالی به مقدمه‌ی ممتّع استاد فقید دکتر صادق کیا بر «واژه نامه‌ی فارسی بخش چهارم معیار جمالی» ارجاع می‌دهم (کیا، مقدمه: ۱۳۳۷).

۲. زمخشری و صاحب بن عبّاد از فاع لاتن و مس تفع لن مفروقی سخنی به میان نیاورده‌اند. رک: (زمخشری، ۷۰-۶۴؛ ۶۱: ۱۹۶۹؛ عبّاد، ۱۳۷۹)

۳. خواجه نصیر طوسی نیز در معیار الاشعار مستفعلن و فاعلاتن را با قید مجموعی و مس تفع لن و فاع لاتن را با قید مفروقی از هم جدا می‌کند. (طوسی، ۲۰، ۱۹، ۱۰: ۱۳۶۳).

۴. مسلماً مؤلف المعجم در همه‌ی ایرادهایی که بر شاعران گرفته است، به ویژه فهلویات، برحق نیست. در این مورد خوانندگان را به مطالعه‌ی کتاب «وزن شعر فارسی» از دکتر پرویز ناتل خانلری و مقاله‌ی ارزشمند استاد جلال‌الدین همایی و دکتر بهروز ثروتیان در کتاب «جشن نامه‌ی استاد مدرّس رضوی» و نوشتار محسن ذاکر الحسینی (پزند) با عنوان «چند نکته درباره‌ی المعجم شمس قیس» در مجله‌ی آینده، سال پانزدهم، شماره ۹-۶ ارجاع می‌دهم. (سجادی، ۱۵۲-۱۲۵: ۱۳۵۶) و (ذاکر الحسینی، ۵۷۹-۵۷۸: ۱۳۶۷) رک: کتاب نامه‌ی مینوی، مقاله‌ی جلال متینی با عنوان ضرورت‌های شعری ۴۰۴-۳۹۵.

۵. عالمان عروض برای دوایر عروضی نام‌هایی نهاده‌اند اما در این نام‌گذاری اتفاق نظر نیست. مثلاً، شمس قیس دایره‌ی بحرهای خفیف، سریع، غریب و مشاکل را دایره‌ی منتزعه خوانده است اما خواجه‌نصیر طوسی آن را با نام دایره‌ی مشتبه‌ی مزاحفه آورده و شمس فخری بحر سریع و قریب را در دایره‌ی منتزعه قرار داده و بحور مجتث و منسرح و مضارع و مقتضب و خفیف را در دایره‌ی مشتبه آورده است. رک: (رازی، ۹۶: ۱۳۶۰) و (طوسی، ۱۴: ۱۳۶۳) و (فخری اصفهانی، ۳۷-۳۶: بی‌تا).

۶. در المعجم، بحر غریب غیر از متدارک است. شمس قیس می‌نویسد: «از جمله‌ی بحور مستحدث است و آن را بحر جدید نیز خوانند و اجزاء آن برعکس اجزاء مجتث است و در این دایره (منتزعه) از اصل فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن دو بار فاعلاتن فعلاتن مفاعلن آید». (رازی، ۱۶۵: ۱۳۶۰) بحر متدارک را اخفش اوسط وضع کرده و آن را «خبب»، «دق الناقوس»، «شقیق»، «مخترع»، «ضرب الخیل» و غریب» نیز نامیده‌اند. (خانلری، ۱۹۷: ۱۳۶۷).

۷. خلیل ابن احمد: احمد عروض متوفی به ۱۷۰ هـ. ق علم عروض را از روی علم موسیقی و ایقاع استخراج کرد و آن را در پنج دایره شامل پانزده بحر تدوین کرد. از تألیفات او «کتاب العین» و «کتاب الجمل» و «کتاب السنغم» و «کتاب العروض» و ... را می‌توان نام برد. (حموی، ۵۴۱-۵۳۷: ۱۳۸۱).

۸. جارالله محمود زمخشری: ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی در یکی از روستاهای خوارزم به دنیا آمد و از سال ۵۱۲ هجری به مدت چهار سال در خانه‌ی خدا مجاور گشت از این رو به جار الله معروف شد. «الکشاف عن الاسرار التنزیل»، «مقدمه الادب»، «اساس البلاغه»، «المفصل»

و «انموذج» از جمله تألیفات اوست. (انوشه، ۴۴۷: ۱۳۷۵).

۹. صاحب بن عبّاد: کافی الکفاه ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد به سال ۳۲۶ هـ. ق متولد شد او اولین وزیری بود که لقب صاحب گرفت. از آثار او به کتاب «المحیط»، «دیوان شعر»، «مساویء شعر المتنبی» و «المنظومه الفریده» می‌توان اشاره کرد وی در سال ۳۸۵ در ری در گذشت. (عبّاد، مقدمه: ۱۳۷۹) و (حموی، ۳۱۶-۲۹۶: ۱۳۸۱).

۱۰. زجاج: ابراهیم بن محمد بن السری بن سهل زجاج (متوفی ۳۱۱) از ائمه‌ی نحو بود. وی در آغاز شیشه‌گری می‌کرد سپس آن را رها کرد و به آموختن ادبیات پرداخت از آثار اوست: «الاشتقاق»، «العروض»، «القوافی»، «خلق الانسان»، «کتاب ماینصرف» و ... (همان، ۳۵-۳۳)

۱۱. عروض اندلسی تألیف ابومحمد عبدالله بن محمد انصاری اندلسی معروف به ابی الجیش انصاری مغربی متوفی سال ۵۴۹ هـ. ق است. این کتاب شروح مختلفی دارد که از جمله‌ی آنها می‌توان به شرح عبدالمحسن قیصری متوفی سال ۸۷۲ هـ ق و المولی الیاس بن ابراهیم السینوبی متوفی سال ۸۹۱ و جلال الدین محمد بن احمد المحلی متوفی سال ۸۶۴ و داود المغربی متوفی (؟) و محمد بن ابراهیم الحلبی معروف به ابن الحنبلی متوفی سال ۹۷۲ هـ. ق اشاره کرد. (حاجی خلیفه، ۱۱۳۵: ۱۹۴۱). معلوم نیست کدام شرح مورد نظر شمس فخری است.

۱۲. خواجه امام حسن قطّان: عین الزمان امام ابوعلی حسن بن علی (۴۶۵-۵۴۸)، ریاضی دان و ادیب ایرانی که در مرو زاده شد. اشتغال وی بیشتر به پزشکی بود اما در علوم ادبی نیز دست داشت. در عروض، دو شجره‌ی اخرم و اخرب را برای استخراج اوزان رباعی ترتیب داد. در ۵۴۸ ق که غزان بر خراسان استیلا یافتند به دست آنها گرفتار آمد و چندان خاک در دهنش ریختند تا خفه شد. «کتابی در عروض فارسی»، «الدوحه» در انساب، «گیهان شناخت»، رسایلی در پزشکی و ... از آثار اوست. (انوشه، ۶۸۹: ۱۳۷۵)

۱۳. دکتر سیروس شمیسا می‌نویسد: «تتفاهاً بحر هزج در اشعار عرب در اصل دایره مسدّس الاجزاء است نه مربع الاجزاء». رک: (شمیسا، ۱۵: ۱۳۷۴) و (خانلری، ۲۱۶-۲۱۴: ۱۳۶۷).

۱۴. حکایتی که در باب پیدایش رباعی در المعجم آمده است، افسانه‌ای بیش نیست. (همایی، ۴۳-۳۶: ۱۳۶۹).

۱۵. خواجه عمادالدین محمود کرمانی: وزیر نامی شاه شیخ ابواسحاق، از جمله ممدوحین حافظ است که در غزل ذیل او را مدح کرده است:

کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود ...
بخواه جام صبوحی به یاد آصف عهد وزیر ملک سلیمان عماد دین محمود

از این خواجه عمادالدین محمود کرمانی که بدبختانه ترجمه‌ی احوال او در هیچ یک از کتب تواریخ به دست نمی‌آید، از یک راه دیگر خبر داریم و آن از کتاب معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی ... است. (غنی، ۱۰۸-۱۰۷: ۱۳۶۶).

۱۶. برای مطالعه‌ی هشت رباعی، رک: (فخری اصفهانی، ۷۸-۷۷: بی‌تا) و یا رک:

(غنی، ۱۰۹: ۱۳۶۶).

۱۷. خواجه نصیر طوسی در اساس الاقتباس می‌نویسد: «کلام موزون به اشتراک اسم بر دو معنی افتد: یکی حقیقی و آن قولی بود که حروف ملفوظ او را به حسب حرکات و سکنات عددی ایقاعی باشد و دوم مجازی و آن هیأتی بود سخن را از جهت تساوی اقوال و به حسب ظاهر شبیه به وزن چنان که در خسروانی‌های قدیم بوده است. (طوسی، ۵۸۶: ۱۳۶۱).

منابع

- انوشه، حسن. (۱۳۷۵). **دانشنامه‌ی ادبی**. جلد یکم آسیای مرکزی، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه.
- حاجی، خلیفه. (۱۹۴۱ م). **کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون**. جلد دوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- حموی، یاقوت. (۱۳۸۱). **معجم الادباء**. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، جلد اول، تهران: سروش.
- ذاکر الحسینی، محسن. (۱۳۶۷). **چند نکته درباره‌ی المعجم شمس قیس**. **مجله‌ی آینده**. سال پانزدهم، ۹ و ۶، ۵۷۸-۵۷۹.
- رازی، شمس‌الدین محمدبن قیس. (۱۳۶۰). **المعجم فی معاییر اشعار العجم**. تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی و تصحیح مجدد مدرس رضوی، تهران: کتابفروشی زوآر.
- زمخشری خوارزمی، جارالله ابی القاسم محمودبن عمر. (۱۹۶۹). **قسطاس المستقیم فی علم العروض**. به تحقیق دکتر بهیج باقر الحسینی، بغداد: مکتبه الاندلس.
- سجادی، سیدضیاء الدین، با همکاری: حاکمی، اسماعیل و روشن، محمد. (۱۳۵۶). **جشن‌نامه‌ی استاد مدرس رضوی**. تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
- شاه‌حسینی، ناصرالدین. (۱۳۶۷). **شناخت شعر عروض و قافیه**. تهران: مؤسسه‌ی نشر هما.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). **سیر رباعی در شعر فارسی**. تهران: فردوس.
- شهیدی، سیدجعفر. (۱۳۶۴). **شرح لغات و مشکلات دیوان انوری**. تهران: علمی و فرهنگی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۶۳). **معیار الاشعار**. به تصحیح محمد فشارکی و جمشید مظاهری، اصفهان: سهروردی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۶۱). **اساس الاقتباس**. تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- عباد، صاحب ابی‌القاسم اسماعیل. (۱۳۷۹). **الاقناع**. به تحقیق شیخ محمدحسین آل‌یاسین، بغداد:

_____ بررسی تأثیر المعجم فی معانی اشعار العجم بر بخش عروض معیار جمالی / ۱۰۳

مطبعه المعارف.

غنی، قاسم. (۱۳۶۶). بحث در آثار و افکار و احوال حافظ. تهران: زوآر.

فخری اصفهانی، شمس. (بی تاریخ). عکس نسخه‌ی خطی معیار جمالی و مفتاح ابواسحاق. ترکیه: کتابخانه‌ی حراچی اوغلو، شماره ۱۰۱۸.

کیا، صادق. (۱۳۳۷). واژه‌نامه‌ی فارسی بخش چهارم معیار جمالی. تهران: دانشگاه تهران.

محبوب، محمد جعفر. (۱۳۴۵). سبک خراسانی در شعر فارسی. تهران: فردوسی.

ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۷). وزن شعر فارسی. تهران: توس.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۹). مقالات ادبی. جلد اول، تهران: هما.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی